

## اشاره:

آنچه می‌خوانید نقدی است از استاد کاظم یزدانی درباره‌ی نظری از محقق ارجمند مرحوم نایل که در شماره‌ی قبلی مجله‌ی سراج به چاپ رسیده بود. از آنجا که ما باب نقد و گفتگو را مدخلی برای رشد علمی، کشف حقیقت و تضارب آراء و افکار می‌دانیم و هم برای هر شخصی حق می‌دهیم که از دیدگاه و اندیشه‌ی خود دفاع کند، این نقد را بدون کم و کاست به چاپ می‌سپاریم هرچند که ناقد محترم در برخی موارد درباره‌ی مجله‌ی سراج و مرکز فرهنگی نویسندگان نیز تعبیراتی به‌دور از لطف و انصاف علمی به کار برده است.

قابل تأکید می‌دانیم که این نوع نوشتارها تنها نظر و دیدگاه نویسنده‌ی خود را بازتاب می‌دهد و مجله در قبال آن دخالت و مسؤلیتی ندارد. مجله‌ی سراج باب «نقد» را در همه‌ی شماره‌های خود مفتوح نگه می‌دارد و از کلیه‌ی پژوهشگران و صاحب‌نظران دعوت به همکاری و همراهی می‌نماید و از دیدگاه‌های انتقادی آنان در همه‌ی زمینه‌های تاریخی، فرهنگی و فکری بهره می‌گیرد.

(سراج)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

نقد و آرمان ۶ (پاییز ۱۳۷۶)

بعضی از نویسندگان گرامی راجع به کاتب و آثارش از نوشته‌های قبلی این حقیر، با تحریف یا به عین صورت، نقل نموده و ذکر منبع را از یاد برده‌اند. برای نمونه از جناب حاج کاظم یزدانی باید یادآوری نمود که در مجله‌ی سراج مقالتهی راجع به کاتب به نشر رسانده و در آن از نوشته‌های نگارنده بدون ذکر مرجع و نشان دادن یکی دو مأخذ به‌طور خلاف واقع استفاده‌ی فراوان به‌عمل آورده و خود سخن تازه‌ای ارایه نفرموده‌اند. این کار مغایر اصول تحقیق و خلاف سنت مطبوعات است. علاوه‌اُ موصوف در نوشته‌ی

خود دچار چند اشتباه گردیده که باید یادآوری شود. ایشان ادعا کرده اند که گویا کاتب به زیارت نجف اشرف رفته، چند نسخه‌ی قرآن کریم به خط خود او باقی است، آثار به جا مانده از نزد خانواده اش ضبط گردیده، و در حواشی امان‌التواریخ به نقد پرداخته است و چند ادعای دیگر. تا آنجا که من در آثار کاتب جست و جو نموده‌ام هیچ یک از موارد ذکر شده دارای صحت نمی باشد. یعنی اینکه کاتب به نجف نرفته است. هیچ نسخه‌ای از قرآن کریم به خط او موجود نیست، آثار و اسنادش از خانواده اش ضبط نگردیده بلکه خریداری شده، و در حاشیه‌ی امان‌التواریخ نقدی نوشته است.

سطور داخل مربع نوشته اعتراض آمیزی است، از نویسنده گرانمایه استاد محقق نایل که در تتمه یک مقاله تحقیقی به نام «پژوهشی درباره سراج‌التواریخ و...» در مجله «نقد و آرمان» به مدیر مسوولی جناب ولی پرخاش احمدی، اندکی پس از رحلت نایل در آمریکا به چاپ رسیده، سپس بدون کم و کاست در فصلنامه وزین و معتبر «سراج» شماره (۱۶-۱۷) تکرار چاپ یافته است. و همانطور که ملاحظه می فرمایید در آن این ارادتمند را به عدم رعایت موازین اخلاقی و عدم ذکر منبع متهم کرده است که گویا نوشته او را با عین عبارات یا با تحریف بدون اینکه از خود سخن تازه‌ای ارایه داده باشم، به نام خود به چاپ رسانده‌ام! و به علاوه مرتکب چند اشتباه نیز شده‌ام!

انتقاد استاد نایل عمدتاً دو جنبه دارد: ۱- عدم ذکر منبع؛ ۲- ارتکاب چند اشتباه. طبعاً پاسخ آن نیز در دو قسمت ارائه خواهد شد، اما قبل از ورود به اصل مطلب، تذکر نکته‌ای را لازم می دانم و آن اینکه اصل مقاله‌ی من که مورد انتقاد نایل قرار گرفته، ابتدا تحت عنوان «تحقیقی درباره شهید کاتب» در مجله «پیام مستضعفین» شماره (۶۷-۶۸) مورخ جوزای ۶۶ به چاپ رسیده، بار دیگر حدود هشت سال بعد، بدون اطلاع و اجازه این مخلص، آن هم با حذف پاره‌ای از مطالب ارزشمند آن، از جمله حذف یکی از منابع مربوط به نایل، توسط مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان در فصلنامه «سراج» شماره ۲، چاپیده و چاپانده شده است!

اینک این شما و این هم پاسخ و توضیحات مخلص.

### قسمت اول

خوشبختانه هم مقاله‌ی اینجانب در دسترس عموم قرار دارد و هم نوشته‌های استاد نایل. و من با تأکید می گویم که نوشته‌ی من حاصل چند سال تلاش و تحقیق است نه یک کار آنی و خلق الساعه و درستی این ادعا را به یاری خداوند متعال به اثبات خواهم رساند.



و از خوانندگان و اهل تحقیق تقاضا دارم که اگر برایشان ممکن است هر دو نوشته را آماده کرده با هم مقایسه نموده و با گفته‌های من تطبیق دهند تا صحت عرایضم برایشان روشن گردد و چون اصل اتهام بسیار سنگین است، طبعاً پاسخ آن اندکی طولانی و با ذکر جزئیات خواهد بود تا هیچ نقطه ابهام آمیزی باقی نماند.

\*\*\*

در حدود سال ۱۳۴۸، با مشاهده سراج التواریخ (ج ۱ و ۲)، در کتابخانه آستان قدس رضوی (ع) برای اولین بار با نام پرجذبه کاتب هزاره آشنا شدم و از آن زمان تا کنون و نیز هنگام تحقیق درباره تاریخ هزاره و جستجو در کتابخانه‌های بزرگ و معتبر ایران هر نوع مطلبی را که راجع به مردم خویش و ملافیض محمد یافته‌ام و لو یک سطر یادداشت کرده‌ام. و خدای را سپاسگذارم که در معرفی چهره تابناک این مورخ بزرگ در میان مهاجرین مقیم ایران، به سهم خویش گامهای هرچند کوچکی را برداشته‌ام و به غیر از مقاله مورد بحث مقالات دیگری، چه قبل از آن و چه بعد از آن درباره او منتشر کرده‌ام. مهمتر از همه من اولین کسی هستم که کتاب ارزشمند «نژادنامه افغان» را که در موزه ملی ملک نگهداری می‌شود، شناسایی کرده و خبر کشف آن را سالها پیش به اطلاع مردم خویش رسانده‌ام که اینک بعضی از نویسندگان با استفاده از نوشته‌ی من، تازه از وجود آن اطلاع یافته خبر کشف آن را با آب و تاب اعلام می‌دارند!

۱- در تحریر مقاله مورد بحث از بیش از ۱۷ عنوان کتاب و نشریه گوناگون استفاده به عمل آمده و همه آنها به عنوان مأخذ نشان داده شده‌اند، کثرت آن همه منبع در یک مقاله ۱۶ صفحه‌ای، در میان کارهای فرهنگی مهاجرین تا آن روز در نوع خود کم سابقه بود. روش کار من در ذکر مأخذ از این قرار بود که هرگاه مطلبی را بدون تلخیص و تصرف نقل کرده‌ام مأخذ آن در پاورقی ذکر شده، اگر نقل به مضمون شده یا تلخیص کرده‌ام منبع آن را در پایان مقاله آورده‌ام. در میان آن منابع سه اثر آن یعنی مجله کتاب شماره ۱۷، مجله ادب شماره ۳ و ۴ سال ۵۵ و ۱۳۵۶ و جزه‌ی تایپ شده‌ی متعلق به نایل می‌باشند و گله نایل را از این بابت موجه نمی‌دانم.

البته در نوشته من به اسامی برخی از نویسندگان مقاله تصریح نشده دلیل آن این است که این نویسندگان در آن زمان در تحت حمایت دولت وقت مطلب می‌نوشتند و مهاجرین آنها را عامل دولت می‌دانستند. من صلاح ندیدم احساسات آنها را جریحه دار سازم.

۲- اینجانب منابعی را در اختیار داشتم که مرحوم نایل نداشته یا نخواسته از آنها استفاده کند مانند: مجله جبل الله، مجله عرفان، مجله کتاب شماره ۹، روزنامه انیس شماره ۱۵۹۲۶، فهرست نسخه‌های خطی موزه ملی پاکستان و غیره. بعضی از منابع که مورد استفاده من بوده مانند: کتاب تیمورشاه دُرانی، نگاهی بر نقش فرهنگی افغانستان، آریانا دائرة المعارف، سیر تاریخی کتابخانه‌ها در افغانستان، در نوشته‌های بعدی نایل

اضافه شده‌اند. در مقالات اولیه او اثری از آنها دیده نمی‌شود. کتابهایی چون جنبش مشروطیت، سکینه‌الفضلا، مجله آریانا بسیار کم مورد استفاده او قرار گرفته، در حالی که من با تفصیل بیشتر از آنها استفاده کرده‌ام.

تمام منابع ۱۷ گانه‌ای را که از آنها نام برده‌ام، همه را دیده و مستقیماً اخذ مطلب کرده‌ام نه مثل برخی از نویسندگان تازه‌نفس امروزی که مطلبی را مثلاً از «پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها» می‌گیرند، اما کتابی را مأخذ می‌دهند که نام آن در تاریخ هزاره‌ها ذکر شده، و از این رهگذر دچار اشتباهات مضحک و خنده‌داری نیز شده‌اند!

دلیل آنکه تمام منابع ارائه شده را در مقاله مورد بحث، دیده‌ام آن است که در تاریخ هزاره‌ها و تاریخ تشیع نیز از آنها اخذ مطلب شده، پس لابد داشته‌ام که در موارد متعدد به آنها استناد جسته‌ام.

۳- نوشته‌ی من تحقیقی است در ادامه کار نایل نه در مقابل کار او. در هر موضوعی که او با شرح و بسط وارد شده، من با سرعت عبور کرده‌ام و در هر جایی که به سرعت گذشته، من شرح و بسط بیشتری ارائه داده‌ام. مهم‌ترین عناوین مقاله من از این قرار است:

۱- زندگی شهید کاتب

۲- آثار علمی و قلمی او

۳- چرا سراج‌التواریخ را آتش زدند

۴- حیات سیاسی کاتب

۵- ملافیض محمد از نظر دانشمندان

۶- داستان شهادت او.

عنوانها به خوبی نشان می‌دهند که چه موضوعهایی مورد بحث قرار گرفته‌اند. از شماره ۳ به پایین موضوعاتی اند که نه نایل و نه هیچ نویسنده دیگری به آنها توجه جدی نشان نداده‌اند.

اینک می‌خواهم صفحه به صفحه مقاله خویش را به بررسی گرفته از نظر خوانندگان عزیز بگذرانم تا معلوم شود دارای چه نوع مطالبی است و چه تفاوت‌هایی با مقالات نایل دارد.

۴- زندگی‌نامه کاتب را عمدتاً از نوشته‌های نایل، عبدالحکیم رستاقی و استاد محمدعلی پیام گرفته‌ام و مأخذ آن را نیز نشان داده‌ام. اما با این وجود هرگز راوی صرف نبوده‌ام، در جایی که روایات اختلاف پیدا می‌کرده، من آن را که موثق بوده روایت کرده‌ام. مثلاً نایل وفات کاتب را در ۱۶ شعبان ۱۳۴۹ نوشته و رستاقی در ۱۶ رمضان همان سال و چون روایت اخیر با تقویم تطبیقی مطابقت داشت، من همان را برگزیدم.

نایل می‌نویسد: ماده تاریخ وفات کاتب «طوفان غبار» است، ولی معلوم نمی‌کند که ابتدای این ماده تاریخ را استخراج کرده، و او از چه کتابی آن را گرفته است. اما اینجانب این ماده تاریخ را از کتاب رستاقی روایت کرده‌ام و تنها به ذکر آن بسنده نشده، بلکه خود



کلمه «طوفان» را جدا و کلمه «غبار» را جدا با حساب ابجد سنجیده، درستی و تطابق آن را در پاورقی نشان داده‌ام.

۵- یکی از بحث‌های عمده در مقاله اینجانب اهمیت و ارزش جلد سوم سراج‌التواریخ است که تقریباً دو صفحه را به خود اختصاص داده و من فقط دیدگاه خودم را راجع به آن کتاب مطرح کرده‌ام.

۶- بحث دیگر درباره تعداد مجلدات سراج است. مرحوم نایل بیشتر سعی نموده تا جلد چهارمی برای آن ثابت کند در حالی که من منابعی را نشان داده‌ام که می‌گویند: سراج در اصل پنج جلد بوده است.

۷- در معرفی تحفة الحیب عمده‌ترین مأخذ من مجله آریانا، مقاله مرحوم حبیبی بوده و نیز از قول ملا محمد فیض نواده کاتب و عارف نوشاهی مطالب تازه‌ای درباره این کتاب نقل شده است.

۸- مسئله دیگر آتش زدن سراج‌التواریخ است که مرحوم غبار به آن تصریح کرده و نایل بسیار سریع از آن گذشته است و من عنوانی را به آن اختصاص داده‌ام.

۹- یکی از کتب مهم ملا «فیضی از فیوضات» است. مرحوم جلال‌الدین صدیقی مقاله سودمندی درباره اهمیت آن نوشته، منبع اصلی همه‌ی نویسندگان از جمله خود من، در این باره «تاریخ سیاسی افغانستان» نوشته سیدمهدی فرخ است.

۱۰- در معرفی تذکرة الانقلاب و چند اثر کوچک‌تر از نوشته‌های نایل و نیلاب رحیمی در مجله کتاب استفاده به عمل آمده و مأخذ آنها نیز نشان داده شده است و چند اثر مهم دیگر از مجله جبل‌الله اخذ و معرفی شده‌اند.

۱۱- یک بحث جالب دیگر «حیات سیاسی کاتب» است که نایل در آن باره چیز زیادی ندارد ولی من تقریباً دو صفحه را به همین موضوع اختصاص داده‌ام و مهمترین منبع ارائه داده شده در این مورد کتاب ارجدار «جنبش مشروطیت» نوشته حبیبی است. به علاوه در نوشته اصلی من که در «پیام مستضعفین» به چاپ رسیده، ۳ صفحه عین دست‌نوشته کاتب از کتاب «انقلاب» فتوکپی شده که خیلی ارزنده است و دیدگاه سیاسی مؤلف را نشان می‌دهد. با آنکه ملا فیض محمد حکومت امیر امان‌الله خان را از حکومت بچه‌سقا مفیدتر می‌داند اما از بعضی از حرکات او به شدت انتقاد نموده می‌نویسد: «امیر امان‌الله خان از غرور و پندار جوانی که در کاخ دماغ او جای داشت، طریق خودپسندی در پیش گرفت و پا به جاده تقلید دول متمدنه اروپا نهاد که از روزنامه‌ها و جراید اوضاع ترقی آنها نزدش یاد شده بود و تاسی به دولت ترک (ترکیه) که دین را ترک کرده بود، چُست در حالی که از مضمون حکمت مشحون «الْمُلُکُ وَالْدِّینُ تَوْأَمَانٍ لَا یَتَمُّ أَحَدُهُمَا إِلَّا بِالْآخَرِ» بی‌خبر بود.»<sup>۱</sup> متأسفانه این صفحات ارزشمند بی‌هیچ دلیل روشنی، توسط

۱- نگاه کنید به پیام مستضعفین شماره (۶۷-۶۸) ص ۱۲۶-۱۳۱.

دست اندرکاران مجله سراج حذف گردیده است.

#### ۱۲- در ذیل عنوان «ملا فیض محمد از نظر دانشمندان»

فشرده و چکیده نظرات نویسندگان نامداری چون: حبیبی، نیلاب رحیمی، خانم بنفشه، عبدالحکیم رستاقی و محمدعلی پیام راجع به کاتب بیان شده و با شیواترین جملات مورد تقدیر و ستایش قرار گرفته است. این بخش حدود دو صفحه از مقاله را به خود اختصاص داده است.

۱۳- نایل راجع به شهادت کاتب چیزی ندارد و من عنوانی را به آن اختصاص دادم و به استاد از قول رستاقی، غبار و حبیبی نتیجه گرفته‌ام که او شهید از دنیا رفته و در آغاز مقاله نیز از وی به عنوان شهید یاد کرده‌ام که متأسفانه در فصلنامه سراج کلمه شهید را برداشته و به جای آن «دانشمند و مورخ مشهور افغانستان» را نهاده‌اند.

#### افشای یک دسیسه

۲۵۸

آنچه ذکر شد محتویات کلی مقاله اینجانب بود که هم از جهت فرم و چوکات بندی و هم از نظر متن و محتوا و از هر جهت با نوشته‌های نایل تفاوت دارد. پس علت چیست که جناب ایشان آن را به‌طور ضمنی و غیرمستقیم از آن خود دانسته؟ آیا مردی چون او که یک عمر به صداقت قلم زده آن‌چنان خودخواه بوده که از روی هوای نفس و به گزاف چنین ادعایی را مطرح کرده است؟ بالاخره جواب این معما چیست؟

واقعیت آن است که مرحوم نایل اصلاً مقاله‌ی این ارادتمند را ندیده و نخوانده، نه در مجله سراج و نه در جای دیگر! اگر خوانده بود قطعاً یزدانی را مورد تقدیر و ستایش قرار می‌داد. اساس همه‌ی ماجرا مربوط می‌شود به یک توطئه پلید و ناجوانمردانه.

اصل جریان از این قرار است که دسیسه‌سازان چون از بیماری استاد نایل اطلاع داشتند و می‌دانستند که او رفتنی است، لذا با استاد تماس گرفته، با لحن دلسوزانه و حيله‌گری مخصوص به خودشان می‌گویند: استاد چه نوشته‌ای که یزدانی مقاله شما را با عین عبارات و یا با تحریف در مجله سراج به نام خود به چاپ رسانده است!

استاد می‌پرسد: او هیچ مطلب تازه‌ای از خود ارائه نداده؟ می‌گویند: هیچ فقط چند نکته اضافه دارد. اینکه کاتب به نجف رفته، قرآنهاي متعدد به خط او باقی مانده، آثارش ضبط شده و در حاشیه امان‌التواریخ نقد نوشته است و چند ادعای بی‌اساس دیگر. و بالاخره او را می‌باوراندند و وادار می‌کنند که چند سطری در این رابطه بنویسد! یعنی درست همان حيله‌ای را به کار بردند که گاهی چند نفر شیاد و عوام‌فریب ظاهرالصلاح با آه و ناله و قیافه حق به جانی نزد عالم و فقیه شهر رفته حکم تکفیر رقیب را به خط او به دست می‌آوردند!



در اینجا دقیقاً با همان شیوه به اصطلاح حکم تکفیر یزدانی را به قلم یکی از دانشمندان قوم به دست آورده‌اند! و هدف از چاپ مقاله فقط و فقط همان چند سطر نامه اعتراضیه است نه تجلیل از کاتب.

دلیل آنکه مقاله او را به چند بخش تقسیم کرده و بخش اخیر آن را که نوشته اعتراضیه بدان پیوست شده، تا بعد از مرگ استاد به تأخیر انداخته‌اند، به جهت ترس از افشای این دسیسه بوده است یعنی از آن می‌ترسیدند که اگر آن نوشته در زمان حیات نایل چاپ شود، احتمال آن است که به طریقی به دست یزدانی برسد و او جواب گوید و ثابت کند که ادعای نایل نادرست و بی‌اساس است در آن صورت قضیه بالا خواهد گرفت و نایل در صدد می‌شود که مقاله‌ی یزدانی را پیدا کند و بخواند و با خواندن آن همه چیز روشن خواهد شد و نایل به صورت آنها که او را به اشتباه انداخته‌اند، تف خواهد انداخت و تمام رشته‌های شان پنبه خواهد شد!

۲۵۹

و چون حضرات به استاد نایل وعده داده بودند که مقاله‌اش را به اسرع وقت به چاپ برسانند، برای تأخیر چاپ آن به ناچار به دروغ متوسل شدند و به استاد خبر دادند که پاکت محتوی مقاله از پست‌خانه گم شده! بدین طریق پیرمرد را مجبور کردند که آن را از نو بنویسد و ارسال دارد.<sup>۱</sup> و تمام این صحنه‌سازی‌ها برای وقت‌گذرانی بوده و مرگ استاد را انتظار می‌کشیدند. همین که او چشم از جهان فرو می‌بندد، با خاطر آسوده آن نوشته را به چاپ می‌سپارند. بدین ترتیب چاپ نوشته مزبور و خیر ارتحال استاد هر دو در یک شماره اتفاق می‌افتد!

توطئه‌گران می‌خواستند با این نقشه شیطنانی با یک تیر دو نشان بلکه سه نشان بزنند. هم یزدانی را از پا در آورده نوشته‌های او را بی اعتبار جلوه دهند، هم به صداقت نایل خدشه وارد کنند و هم مردم را نسبت به تاریخ، فرهنگ و اهل قلم‌شان بدبین سازند، اما غافل از آن که خداوند یار حق است، حقیقت و راستی برای همیشه پوشیده نخواهد ماند و آنکه رسوا خواهد شد دسیسه‌سازان خواهد بود.

«و مکرو و مکر الله والله خیر الما کرین»

اینک سندی در دست است که نشان می‌دهد گروه دسیسه چگونه استاد نایل را به اشتباه انداخته و چه سخنان دیگری میان آنها مبادله شده است و چه کسی در این امر نقش اول را داشته، همه را با جزئیات بیان می‌کند و من به دلیل مسایل اخلاقی و پاره‌ای از خدمات فرهنگی آن شخص از افشای نام و مشخصات او فعلاً خودداری می‌کنم اگر لازم شد در موقعش همه جزئیات را افشاء خواهم کرد.

۱- نگاه کنید به مجله سراج شماره (۱۷-۱۶)، صفحه ۲۳۱ که برای علت تأخیر چاپ آن مقاله در نشریه آرمان و قسمت قسمت کردن آن، چه دلیل زیبا و عقل‌پسندی تراشیده‌اند!

آقایان با آنکه بعد از مرگ نایل اندکی خاطر جمع شدند و می خواستند آن نوشته را در چند نشریه دیگری نیز به چاپ برسانند، اما بی گدار به آب نزدند چون از افشای دسیسه شان سخت واهمه داشتند، لذا منتظر عکس العمل یزدانی ماند، چون دیدند خبری نشد احتمال دادند مجله به دست او نرسیده باشد، لذا به کمک یکی از مراکز فرهنگی در مشهد، توسط یکی از جوانان قلم به دست اما بی خبر از همه جا، به طور غیر مستقیم مجله را به من رساندند و منتظر ماندند که چه نوع پاسخی یا عکس العمل نشان خواهم داد.

و چون من اصل توطئه را با جزئیاتش می دانستم، اگر پاسخی می نوشتم یا چاپ نمی کردند و یا مطابق میل خودشان آن را تحریف می کردند، لذا به آن دوست که اصرار داشت از نحوه عکس العمل من آگاه شود، گفتم: متأسفانه مخاطب من از دنیا رفته، پاسخی نوشتن فایده ای ندارد. قانع شد و خبر به همین صورت به آنان انتقال یافت. و من بعد از آن جواب حدس می زدم که چون آقایان از طرف من خاطر جمع شده اند، این بار آن را به نشریه دیگری برای چاپ خواهند داد، اتفاقاً این پیش بینی خیلی زود به واقعیت پیوست، چند ماهی نگذشته بود که آن را در مجله وزین و پرخواننده سراج به چاپ رساندند! <sup>۱</sup>

۲۶۰

### اعتماد نابجا

متأسفانه محقق نایل در همان نوشته کوتاه و انتقادی خویش به دلیل آنکه مجله سراج را نداشته، در بازگ کردن مطالب منتسب به اینجانب دچار اشتباهات فاحشی گردیده، اشتباهاتی که از بزرگ مردی چون او زبیده نیست! و این موضوع خود می تواند برای هر نویسنده ای در من عبرتی باشد که به سخنان هر گوینده ولو دوست و رفیق تا زمانی که یک قرینه خارجی صحت و درستی آن را تأیید نکرده اعتماد نکند. اینجانب نیز در اوایل که تجربه زیادی نداشتم در مواردی به اصطلاح به اخبار آحاد تکیه کرده ام، افرادی با ظاهر آراسته خبر و گزارشی داده اند و من نوشته ام، اما بعد معلوم شده که خبر موثقی نبوده است. دلیل آنکه ما زود فریب می خوریم و زود باور می کنیم آن است که ریشه روستایی داریم، روستاییان ذاتاً صادق و خوش باوراند، همه را مثل خویش می پندارند،

۱- باید یاد آور شویم که چاپ آن مقاله در سراج با نیت و انگیزه ای فوق نبوده است بلکه ما در سراج تصمیم داشتیم که مجموعه ای از مقالات و نظریات دانشمندان و محققان درباره ی «کتاب» را به عنوان یادمان و یک معرفی تفصیلی و از همه ی زاویه ها و دیدگاهها نشر کنیم که تاکنون در شماره های مختلف مقالاتی از: آقایان حاج کاظم یزدانی، مرحوم حسین نایل، سید فاسم رشتیا، دکتر سیدعلی رضوی و دیگران چاپ شده و راجع به معرفی ملافیض محمدکاتب مجموعه ی کامل و جامعی ارائه شده است اما طبیعی است هر محقق و نویسنده ای از خود نظریاتی دارد که می تواند آنها را مطرح و یا دفاع کند و دیگران هم حق دارند آنها را بخوانند و نقد کنند. (اداره ی سراج)



زود تحت تأثیر قرار می‌گیرند و زود اعتماد می‌کنند و از حيله و خدعه و دامهایی که بر سراهشان گسترده شده غالباً بی‌خبراند. مرحوم نایل نیز به ظاهر شخص و سابقه دوستی او تکیه کرده، و این خوش‌باوری سرانجام کار دستش داده است.

مثلاً در مقاله یزدانی آمده است: «کاتب نسخه‌هایی از قرآن مجید را به خط زیبای خویش نوشت»<sup>۱</sup> نایل این خبر را چنین تحریف کرده است: «چند نسخه از قرآن کریم به خط او (کاتب) باقی مانده است»<sup>۲</sup>

همه می‌دانند که میان این دو تعبیر: «نوشت» و «باقی مانده است» تفاوت بسیار است، چه در تعبیر اولی یک خبر نهفته است که عبارت از نوشتن نسخه‌هایی از قرآن مجید باشد، اما در تعبیر دوم دو خبر نهفته است، یعنی هم نوشته و هم آن قرآن‌ها تاکنون باقی‌اند و در دسترس می‌باشند.

اگر استاد نایل اصل مقاله یزدانی را خوانده بود دچار چنین اشتباهی نمی‌شد.

۲۶۱

یزدانی نوشته است: «کاتب بعد از تحصیلات مقدماتی در زادگاهش، راهی نجف اشرف گردید و در آن مرکز علمی به تحصیل پرداخت»<sup>۳</sup>

محقق نایل آن را چنین تحریف کرده است: «یزدانی ادعا کرده‌اند که گویا کاتب به زیارت نجف اشرف رفته»<sup>۴</sup>

همانطور که ملاحظه می‌فرمایید در گزارش یزدانی خبر از تحصیل کاتب در نجف است، نه زیارت نجف. عقلاً دانند که میان این دو تعبیر از زمین تا آسمان فاصله است، چه ممکن است کسی به زیارت برود اما تحصیل نکند.

دیگر اینکه در نوشته یزدانی خبر از تحصیل قطعی کاتب دو نجف است. در نوشته او کلمه «گویا» که مسئله فرض و احتمال را می‌رساند وجود ندارد. و این کلمه را نایل از پیش خود افزوده و در حقیقت تردید درونی خویش را به نمایش گذاشته است.

برگردیم به شاهکار دیگری از استاد نایل که می‌نویسد: «یزدانی خود سخن تازه‌ای ارایه نداده است»<sup>۵</sup>

من وقتی جمله فوق را خواندم بی‌اختیار خنده‌ام گرفت و گفتم: نفرین بر بی‌خبری که چه به روزگار انسان می‌آورد. نوشته یزدانی در حقیقت ادامه کار او است و به همین جهت انباشته از مطالب و گفته‌های تازه است، آنقدر تازه که حتی برای او هم می‌توانست تازگی داشته باشد. اگر از همه آنها صرف نظر شود، باز مواردی هست که قطعاً می‌توانسته

۱. مجله پیام مستضعفین، شماره (۶۷-۶۸) ص ۱۱۳.

۲. نوشته انتقادی نایل، سطر ۹.

۳. پیام مستضعفین شماره (۶۷-۶۸)، ص ۱۱۲.

۴. نوشته انتقادی نایل، سطر ۸.

۵. نوشته انتقادی نایل، سطر ۶.

برای او و همه نویسندگان کابلی جالب و تازه باشند، از جمله ذکر اسامی کتب و آثار جدیدی از کاتب که فقط در نوشته یزدانی معرفی شده‌اند و جناب محقق نایل و همکاران او از وجود آن آثار هیچ اطلاع نداشته‌اند، مانند:

- ۱- تحفة الاخوان.
  - ۲- فیض الامان در جغرافیای افغانستان و احوال اقوام و ساکنین آن کشور.
  - ۳- رساله استقلال افغانستان.
  - ۴- شرح اصول دین مولانا رشتی، که متن کتاب اثری است در اصول عقاید شیعه امامیه، احتمالاً نوشته آیت‌الله میرزا حبیب‌الله بن میرزا محمدعلی رشتی متوفی ۱۳۱۲ق از مراجع بزرگ تقلید در نجف اشرف. و مرحوم کاتب بر آن کتاب شرحی نوشته به نام شرح اصول دین لمولانا رشتی.
  - ۵- سبب و سز مبتلا شدن نفوس ناطقه انسانی... این کتاب که نام آن معلوم نیست و با جمله فوق آغاز گردیده به خط زیبای خود مؤلف در ۱۰۳ صفحه تحریر یافته و در مجله ارزشمند جبل‌الله به چاپ رسیده است.
  - ۶- وجه تسمیه افغانستان. این رساله نیز به خط زیبای نستعلیق مؤلف تحریر یافته است. اگر مرحوم نایل مقاله یزدانی را خوانده بود نمی‌توانست این همه آثار تازه معرفی شده کاتب را نادیده بگیرد و با کمال جرات مدعی شود که او مطلب تازه‌ای ارایه نداده است. (امان از بی‌خبری!)
- مرحوم نایل فقط شنیده که مقالاتی از کاتب در مجله عرفان به چاپ رسیده اما این مخلص در سایه تلاش و جدیت عناوین آن مقالات را که به نامهای: «دین و سلطنت»، «علم»، «زن و عفت»، در سال ۱۳۰۳ش در مجله موصوف چاپ شده، پیدا کرده و نوشته‌ام غیر از من هیچ نویسنده دیگری متذکر این عناوین نشده‌اند، آیا استخراج این عناوین هم نمی‌توانسته برای نایل تازه باشد؟ پس او به دنبال چه نوع مطلب تازه‌ای بوده است؟ در واقع گناه همه این اشتباهات مضحک به گردن آنهایی است که آن مرحوم را به اشتباه انداخته‌اند.
- جناب استاد نایل می‌نویسد: یزدانی فقط یکی دو بار به نوشته او استاد کرده، که شاید منظورش همان دو مرتبه‌ای باشد که به جزوه تاپ شده استاد شده است و آن را از طریق گزارشگر گروه دسیسه اطلاع یافته، در حالی که من چند بار به یک اثر مهم دیگر او که عبارت از مجله کتاب ۱۷ باشد استاد کرده‌ام. اگر جناب ایشان مقاله مرا خوانده بود قطعاً متوجه می‌شد که بارها به آثارش استاد شده و جای گله‌گذاری باقی نمانده است. به‌علاوه که در نوشته من که در پیام مستضعفین به چاپ رسیده از مجله ادب شماره ۳ و ۴



سال ۵۵ و ۵۶ که دو مقاله وزین از نایل در آن‌ها درج شده نیز به عنوان یکی از منابع مهم نام برده شده است.

شکایت استاد نایل از بی‌خبری و از عدم مطالعه مقاله اینجانب است و دسیسه‌سازان حقیقت امر را به او تذکر نداده‌اند.

### قسمت دوم

استاد محقق نایل در قسمت دوم نوشته اعتراض آمیز خویش، مخلص را به ارتکاب چند اشتباه متهم کرده است. اینک از خوانندگان گرامی تقاضا می‌شود که پاسخ این بخش را نیز با دقت به خوانش بگیرند تا معلوم شود کی در مورد تاریخ زندگی ملافیض محمد کاتب مرتکب اشتباه شده است.

۲۶۳

۱- تحصیل کاتب در حوزه علمیه نجف اشرف از نظر من یک امر قطعی است، تمام نزدیکان او به آن گواهی داده‌اند، قراین تاریخی نیز دوستی این ادعا را تأیید می‌کند.

فاضل گرانمایه جناب محمدعلی پیام، برادر ارجمند شهید محمدحسین نهضت کابلی که از دوران کودکی با خانواده کاتب آشنا بوده و اطلاعات دقیقی از زندگی او دارد، در مقاله ارزشمندی که تحت عنوان «پیشگامان نهضت جهانی اسلام» به چاپ رسانده، می‌نویسد: «کاتب بعد از فرا گرفتن علوم مقدماتی در زادگاهش در کشورهای هند و عراق سفر کرد و از مدرسه‌های علمیه نجف اشرف کسب علم نمود.»<sup>۱</sup>

جناب فدا محمد فیض فارغ‌التحصیل فاکولته اقتصاد، نواده بزرگوار کاتب که قطعاً دقیق‌ترین معلومات را راجع به جد امجد خویش دارد، در مصاحبه‌ای گفته است: «شهید کاتب علوم متداوله‌ی عصر را نزد اساتید محلی در مدرسه‌های مروجه آن زمان آموخت و دو بار به نجف اشرف و ایران سفر کرده و فقه اهل سنت را نزدیک عالم سنی مذهب افغان در هند به پایه تکمیل رساند. یقین است که علم فقه تسنن را برای نجات قوم خود که همه وقت روی تعصبات مذهبی به جرم رفض به محاکمه کشانده می‌شدند و به مرگ محکوم می‌شدند، آموخته است.»<sup>۲</sup>

علی بابا شاهی یکی دیگر از بستگان کاتب می‌گوید: «ملافیض محمد در سال ۱۲۷۸ ق متولد شد و تا ۱۸ سالگی در نزد علمای دینی قره‌باغ تحصیل کرد، سپس برای ادامه تحصیل به قندهار و هند و لاهور سفر کرد، آنگاه عازم ایران شد و به عراق رفت و مدتی در نجف اشرف به تحصیل نهایی پرداخت.»<sup>۳</sup>

۱- مجله حبل‌الله شماره ۳۲، ص ۳۷.

۲- حبل‌الله، شماره ۳۷، ص ۳۷.

۳- سمینار بین‌المللی کاتب، گردآورنده مرحوم جلال‌الدین صدیقی، چاپ کابل، مقاله علی بابا شاهی.

قوانن تاریخی کاملاً این گفته‌ها را تأیید می‌کند زیرا کاتب در سال ۱۲۹۷ق به قندهار رفته، این شهر چنان حوزه وسیعی نداشت که او قریب ۷ سال در آنجا بماند، بلکه از آنجا به نجف اشرف رفته و در برگشت مدتی در لاهور به تحصیل ادامه داده و در سال ۱۳۰۵ق به کابل آمده است و از آن زمان تا وقتی که رسماً به نویسندگی شروع کرده است، باز سالهایی از زندگی او نامعلوم است. برداشت من این است که او در این سالها باز برای بار دوم به نجف اشرف رفته و تا رسیدن به رتبه اجتهاد در آنجا به تحصیل ادامه داده است. کتاب «شرح اصول دین مولانا رشتی» مؤید دیگری بر این گفته می‌باشد. بدین معنا که ملا فیض محمد در نجف از شاگردان میرزا و برجسته آیت‌الله رشتی بود و میان او و استادش انس و الفتی برقرار بوده است. استاد کتاب «اصول دین» را به او می‌سپارد که شرحی بر آن بنویسد.

### ۱- قرآن خطی

۲۶۴

به گفته نزدیکان کاتب او نسخه‌های متعددی از قرآن کریم را به خط زیبای خویش نوشته است. چنانچه جناب محمد علی پیام از یک جلد از قرآن کریم به خط ملا فیض که نزد سید مهدی فرخ بوده است، خبر داده است.<sup>۱</sup>

فدامحمد فیض نیز از یک جلد قرآن به خط مبارک جد خویش سخن گفته است.<sup>۲</sup> اخیراً جناب داکتر سید مخلدوم رهین به نقل از گفته مرحوم فیض محمد فیض فرزند کاتب، از نسخه‌ای از قرآن مجید یاد کرده که به خط کاتب نوشته شده است.<sup>۳</sup>

### ۲- خرید یا ضبط آثار کاتب

از اینکه اسم خرید روی آن گذاشته شده تردید نیست، اما به چه قیمت، آیا ورثه از آن رضایت کامل داشته‌اند؟

فدامحمد فیض می‌فرماید: «جلد سوم تحفة الحیب که به دسترس پدرم قرار داشت بنا بر شرایط اختناق آور و اعلانات مکرر دولت وقت توسط پدرم به مبلغ ناچیزی یعنی یکصد و هفده هزار افغانی فروخته شد و یک قسمت از جلد سوم سراج‌النوار بیخ را به دلیل آنکه از هم نگلسد و از بین نرود به قیمت نازل یعنی به مبلغ ۹۴ هزار افغانی فروختیم»<sup>۴</sup>

در تاریخ افغانستان گاهی با خرید و فروشهای دولتی مواجه می‌شویم که به نظر من

۱- حبل‌الله شماره ۳۲، ص ۴۰.

۲- همان مجله شماره ۳۷، ص ۵۵.

۳- مجله سراج شماره (۱۷-۱۶)، ص ۲۵۶.

۴- حبل‌الله، شماره ۳۷، ص ۵۵.



تعبیر ضبط یا اعطای رایگان بهتر به آنها صدق می‌کند تا خرید و فروش.  
برای رفع خستگی بد نیست به یک نوع خرید و فروش دولتی اشاره کنم که حدود  
۷۷ سال قبل اتفاق افتاده است.

سپه سالار محمد نادرخان (پدر ظاهرشاه) نایب‌الحکومه وقت قطن و بدخشان، در  
خاطراتش نوشته است: «بسیاری از صاحبان زمین در ولایات ترکستان به دلیل سنگینی  
مالیات املاک، مزارع و قریه‌های خویش را رها کرده و به کشورهای روسیه و ایران  
پناهنده شده بودند و قریه‌های زیادی از سکنه خالی شده بود، من بزرگترین خدمتی که  
کردم آن بود که تمام دفاتر دولتی را آتش زد<sup>۱</sup>».

او در سال ۱۳۰۱ش به کابل آمد و طرح انتقال طوایف مشرقی و جنوبی را به  
ترکستان بر روی دست گرفت و هزاران خانوار را در طی یک برنامه حساب شده در  
نقاط مختلف ترکستان اسکان داد.

سید قاسم رشتیا در رابطه با همین موضوع نوشته است: «در سال ۱۳۰۲ش در آغاز  
نظامنامه ناقلین به سمت قطن آمده: کسانی که از اهالی ولایت کابل و حکومتیهای اعلی  
سمت مشرقی و جنوبی به زمین‌داری ولایت قطن راغب باشند و روانه قطن می‌شوند،  
نایب‌الحکومه قطن و مدیر زراعت آنجا فوراً برای سکونت ایشان مکلف شمرده  
می‌شوند، به علاوه زمین‌های تحت جوی آب، سررشته شهر حضرت امام صاحب  
و امثال باید گرفته شود و برای هر فرد ذکور و اناثیه از هفت سال به بالا فی نفر هشت  
جریب زمین آبی داده می‌شود. هر جریب به قیمت یک شاهی<sup>۲</sup> و برای بذرافشانی در  
سال اول فی جریب ۴ سیر (۲۸۵ کیلو) گندم و جو داده می‌شود»<sup>۳</sup>.

این هم یک نوع خرید و فروش دولتی. در مقابل هر جریب زمین آبی فقط یک  
شاهی که تنها برای اقوام جنوبی و مشرقی فروخته می‌شد! دیگر اقوام حتی شرکت در  
چنین معامله‌ای را نداشتند. حال شما برای چنین معامله‌ای استعمال چه کلمه‌ای را مناسب  
می‌دانید؟ فروش؟ یا اعطای مجانی؟

هیئت خرید آثار قلمی کاتب که مرحوم نایل نیز در آن میان بود، با خود فکر  
می‌کردند که به همه‌ی آثار او دسترسی پیدا کرده‌اند، در حالی که چنین نبود، زیرا ورثه  
کاتب نه همه آثار را فروخته و نه همه‌ی گفتنی‌ها را گفته‌اند، چون آنها را محرم

۱- نگاه کنید به راهنمای قطن و بدخشان.

۲- آتش زد تا صاحبان اصلی آن املاک بعدها نتوانند سند مالکیت خویش را به اثبات برسانند!

۳- صد شاهی یک روپیه افغانی می‌باشد. در آن زمان یک بره که حدود ۲۵ کیلو گوشت داشت به ۲/۵ روپیه  
معامله می‌شد. بنابراین با یک شاهی که اقوام سلطنت صاحب یک جریب زمین می‌شدند، دیگران فقط  
می‌توانستند ۱۰۰ گرم گوشت خریداری کنند!

۴- دکتر قاسم رشتیا، افغانستان در پنجاه سال اخیر، چاپ کابل، ص ۱۹-۲۰.

نمی‌دانستند. بخشی از آثار علمی و قلمی ابن علامه و شخصیت اعجوبه، توسط نواسه او به خارج انتقال یافته و عجزاً از خطر نابودی نجات یافته‌اند و من معتقدم که شمارش همه آثار کاتب تا کنون به اتمام نرسیده، چه بسا در آینده از کتاب یا مقاله تازه‌ای از وی اطلاع یابیم.

سالها پیش جناب آقای فیضی، لطفی فرموده، همراه با استاد محمدعلی پیام به کلبه مخلص تشریف آوردند. فیضی مطالبی را بیان فرمود که برایم تازگی داشت. از جمله از کتابی یاد کرد به نام «اتحاد نظر مجتهدین» در فقه اسلامی که در نوع خود بسیار مهم بوده و شهید کاتب در آن موارد اتفاق و اختلاف فقهی فریقین (شیعه و سنی) را با تکیه به آیات و روایات و قواعد فقهی و اصولی به بررسی گرفته است.

جناب فیضی در مورد فروش آثار جد خویش فرمودند: چون پیشنهاد خرید از سوی دولت وقت مطرح شد، ما نمی‌توانستیم هیئت خرید را دست خالی برگردانیم، فقط بخشی از آن آثار را فروختیم.

### ۳- در حاشیه امان‌التواریخ نقد نوشته

اظهار چن جمله‌ای از نایل واقعاً عجیب است، چون او خوب می‌دانت که عبدالمحمد مؤلف امان‌التواریخ دو بار کتابش را از سر نو تحریر کرده، اول آن را در مصر تکمیل کرد. سپس به افغانستان آمد و به نظر شاه امان‌الله رساند و در همین موقع با ملافیض محمد آشنا شد و کتاب خویش را به او سپرد تا نظرات خود را بر حاشیه آن بنویسد. نظرات اصلاحی کاتب سبب شد که وی کتاب خویش را از نو تحریر و پاکت‌نویسی کند که لااقل سه یا چهار جلد آن توسط شخص کاتب بازنویسی شده است. یکی از موضوعات جالب و خواندنی که در مقاله این ناتوان مطرح شده، مسئله دفاع مردانه کاتب از رسمی شدن مذهب تشیع است در لویه جرگه پغمان که دیگران از جمله مرحوم نایل یا چیزی در این باره نداشته یا مطرح کردن آن را به صلاح ندانسته است.

من اولین بار این موضوع را در یک جلسه دوستانه که به افتخار تشریف‌فرمایی فیلسوف والامقام شهید محمد اسماعیل مبلغ در حوزه علمیه قم در سال ۵۵ در منزل یکی از دوستان برگزار شده بود از زبان او شنیدم.<sup>۱</sup> وقتی منبع قول او را پرسیدم فرمود: از واعظ معروف کابل محمدحسین نهضت که از دوران کودکی با فرزندان کاتب و نزدیکان او حشر و نشر داشته است شنیده است.

در کتاب «رویداد لویه جرگه» نوشته ملابرهان‌الدین کشککی از بحث

۱- داکتر محمد یعقوب واحدی از دفتر اسناد و نامه‌هایی نام برده که در سال ۱۳۵۶ش نزد مرحوم محمد اسماعیل مبلغ دیده که حاوی ۲۰۰ تا ۲۵۰ سند و نامه بوده که بین قاضی کوهستانی و ملافیض محمد کاتب رد و بدل شده است. (سینار بین‌المللی کاتب به اهتمام دکتر جلال‌الدین صدیقی)



جنگال برانگیزی یادآوری کرده که میان طرفداران رسمی شدن تشیع و مخالفین آن درگرفته، جالب آنکه شخص امان‌الله‌خان از رسمی شدن مذهب شیعه در افغانستان حمایت کرده است.

ملا برهان‌الدین هرچند روی تعصب مذهبی و رقابت آخوندی از کاتب هزاره نام نبرده است، اما شواهد امر نشان می‌دهد که برای اولین بار کاتب موضوع رسمی شدن تشیع را مطرح کرده، و مردانه از باورها و اعتقادات قشر عظیمی از مردم افغانستان به دفاع برخاسته است و با استدلال ثابت کرده است که آزادی مذهب در نهایت به نفع دولت و ملت است و باعث استحکام دوستی میان ملیت‌های افغانستان می‌شود.

### تذکر چند نکته

اول: محقق نایل روز وفات کاتب را ۱۶ شعبان ۱۳۴۹ و صاحب سکینه‌الفضلا در روز چهارشنبه ۱۶ رمضان همان سال دانسته است. گمان می‌کنم که علت این اختلاف اشتباهی است که در نوشته نایل رخ داده، و در موقع بازنویسی آن از روی سکینه‌الفضلا به جای ۱۶ رمضان اشتباها ۱۶ شعبان یادداشت کرده است. روایت رستاقی به دو دلیل درست و قابل اعتماد است.

الف: چون معاصر ملا فیض محمد و شاهد رحلت او بوده به همین دلیل روز وفات را با دقت ثبت کرده است.

ب: روایت او با «تقویم تطبیقی هزار و پانصد ساله هجری و میلادی» مطابقت دارد. یعنی روز اول رمضان ۱۳۴۹ ق مطابق روز سه شنبه بوده است. بنابراین ۱۶ رمضان آن سال باروز چهارشنبه که در روایت رستاقی آمده مطابق کامل دارد.

دوم: مولوی رستاقی از کاتب به عنوان: «الحاج مولانا فیض محمد هزاره»<sup>۱</sup> یاد کرده است. این می‌رساند که وی به زیارت بیت‌الله الحرام مشرف شده است. والاد افغانستان آن روز به هیچ وجه کسی را که به حج نرفته بود حاجی نمی‌گفتند، استعمال چنین عنوانی را در غیر موضعش دروغ و گناه می‌دانستند. رستاقی قطعاً خبر صحیحی در این مورد داشته که به او حاجی گفته است. گمانم کاتب در دوران تحصیل در نجف اشرف به مکه معظمه مشرف شده است چه، در آن زمان معمول بود که طلاب افغانی با پای پیاده از نجف اشرف به مکه می‌رفتند. هیچ مانعی وجود نداشت و حتی تا این اواخر این روش ادامه داشت. من عده‌ای از طلاب افغانی را می‌شناسم که بدون تمکن مالی از عراق یا ایران به حج رفته‌اند. شگفت آنکه جناب محقق نایل صرفاً بدان جهت که خانواده کاتب چیزی در این باره نمی‌دانسته‌اند به انکار آن برخاسته است.<sup>۲</sup> و به این نکته توجه نداشته

۱- سکینه‌الفضلا، چاپ هند، ص ۱۱۳.

۲- یادنامه کاتب، چاپ کابل، ص ۲۴.

که بندگان حق برای تقریب الی الله به زیارت می روند نه برای کسب عنوان و برای آنکه آن را در کارنامه اش بنویسد تا خانواده و نسل های آینده از آن باخبر شوند.

سوم: اینکه نویسندگان کابلی از جمله استاد نایل از تحصیل کاتب در نجف اشرف یادی نکرده بلکه به انکار آن پرداخته اند، گمانم تعمدی در کار بوده است، زیرا نخواسته اند که افتخار تربیت چنین شخصیت وارسته علمی به نام حوزه علمیه نجف اشرف تمام شود. اینکه در مورد دفاع کاتب از تشیع سکوت کرده اند نیز چنین احتمالی می رود؛ یعنی از روی تعمد و مصلحت اندیشی از آن یاد نکرده اند نه از سر بی خبری و بی اطلاعی.

و من بر این باورم که هنوز تمام زوایای زندگی پرافتخار این بزرگ مرد فرهیخته برای مردم ما روشن نشده است. لذا همان سخنی را که بارها به دوستان و علاقمندان به تاریخ و فرهنگ ملی تذکر داده ام، دوباره تکرار می کنم و آن اینکه برای شناخت بهتر کاتب شایسته است، کنگره و مجلس بزرگداشتی از سوی حوزه و مراکز علمی و فرهنگی برگزار شود.

۲۶۸

چهارم: تاکنون هرچه نوشته اند بیشتر روی آثار علمی و فرهنگی کاتب تکیه شده و از این بعد او را به ستایش گرفته اند که البته کار قابل قدری بوده است اما مهمترین مسئله در زندگی او بعد معنوی و فضایل اخلاقی و انسانی می باشد که چیز زیادی در آن باره گفته نشده است و ملاقبل از آنکه یک نویسنده و مورخ باشد یک انسان نمونه و آراسته به فضایل معنوی و روحی می باشد و در دفاع حق و حقیقت، کمک به ممنوعان، مبارزه با جهل و خرافات و... از هیچ تلاشی کوتاهی نمی کرده است. طبق نوشته یکی از نویسندگان روسی مردم کابل او را بیشتر به عنوان یک انسان خارق العاده که با نیروهای ماوراء الطبیعه و عالم غیب در ارتباط هست می شناختند و به او مولانا می گفتند.

### سال جامع علوم انسانی

#### تصرفات غیر مجاز

هرکس با نام مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان آشنا باشد، می داند که این مرکز با نشر آثار مفید و سودمند خدمات فرهنگی شایسته ای ارائه داده است. ارادتمند ضمن تقدیر و ستایش از تلاش صادقانه همی نویسندگان نیک نهاد آن، اینک که مسؤلیت سردبیری مجله سراج به عهده نویسنده فاضل و توانا جناب حمزه واعظی قرار گرفته، از فرصت استفاده نموده می خواهم گلایه ای را مطرح کنم که قبلاً نیز مطرح کرده ام.

۱- حدود سه سال قبل مقاله ای را برای مرکز فرهنگی ارسال کردم، تحت عنوان «فهرست کتب و نشریات چاپ هزاره ها» که در شماره ۷ مجله سراج به چاپ رسید اما دست اندرکاران بدون اجازه و اطلاع من، دستکاری کوچکی در عنوان انجام داده



بودند، که برای من خیلی سنگین بود؛ یعنی کلمه «هزاره‌ها» را برداشته، به جای آن «شیعیان افغانستان» را نهاده بودند! خدا می‌داند این تصرف ناروا چه ضربه روحی شدیدی به من وارد کرد، چه در آن نوشته فقط نشریات هزارگی معرفی شده بودند نه نشریات همه شیعیان افغانستان. هزاره تنها یکی از اقوام شیعی افغانستان است نه کل شیعه. ما حق نداریم نام خویش را به کل شیعه افغانستان تعمیم دهیم. اگر در آن نوشته از کارهای فرهنگی دیگران ذکری به میان نیامده به دلیل بی‌توجهی یا بی‌اعتنایی نبوده، بلکه توان و شایستگی چنین کار عظیمی را در خود ندیده‌ام. ناراحتی من از اصلاح غرض آلود یا ساده‌لوحانه مرکز نویسندگان بیشتر بدان جهت است که تغییر عنوان مقاله باعث اشتباه و سرگردانی برخی از خوانندگان می‌شود. ممکن است خواننده‌ای به تصور آنکه کتب و نشریات همه شیعیان افغانستان در آن معرفی شده، آن را به دست آورد، و به مطالعه گیرد اما وقتی مقصود خویش را نیابد چه حالی پیدا خواهد کرد؟ معلوم است که تمام لعن و نفرین او متوجه نویسنده خواهد شد.

۲۶۹

۲- نمونه دیگر پته خزانی کتابی است در شرح حال شعرای خیالی طوایف پشتون. بررسی آن کتاب از آن جهت مهم و ضروری است که سازنده آن، شاعرانی تراشیده که گویا در غور زندگی می‌کرده‌اند و به زبان پشتو شعر می‌گفته‌اند و نتیجه گرفته است که آن سرزمین در گذشته پشتون‌نشین بوده است!

نویسندگان فرهیخته‌ای چون: نجیب مایل هروی و پروفیسور همام، مقالات مستدلی درباره جعلی بودن آن کتاب نوشته‌اند. اینجانب نیز کتاب موصوف را مورد مطالعه قرار داده و دلایل تازه‌تری بر جعلی بودن آن یافتم. از جمله آنکه در اول آن از زبان مؤلف موهوم آمده است: «چون به تألیف این کتاب شروع کردم روز جمعه بود ۱۶ جمادی الثانی سنه ۱۱۴۱ هجری»<sup>۱</sup> ذکر چنین تاریخی می‌توانست کلیدی شود برای شناخت بهتر آن، لذا تاریخ یادشده را با «تقریم تطبیقی هزار و پانصد ساله هجری و میلادی»<sup>۲</sup> مقابله کردم، معلوم شد روز ۱۶ جمادی الثانی سال مذکور دوشنبه بود نه جمعه! نتیجه گرفتم که این گنج پنهان جعلی است، چون مؤلف واقعی هیچگاه چنین اشتباه بزرگی مرتکب نمی‌شود که روز دوشنبه را با روز جمعه عوضی بگیرد!

کشف چنین نکته ظریفی از نظر خود من خیلی مهم بود، چون سبب می‌شد که بسیاری از دیدگاههای تاریخی در مورد افغانستان تغییر کند و بسیاری از تصورات واهی را باطل سازد، این بود که تمام یافته خویش را نوشته برای «هفته‌نامه وحدت» فرستادم، اما در همان زمان دوستان مرکز فرهنگی مشهد اظهار علاقه کردند که آن را به چاپ

۱- پته خزانه، چاپ دوم، کابل، ۱۳۳۹، ص ۷.

۲- تألیف: فردیناندو وستفالد و مادلر، ترجمه دکتر حکیم‌الدین قریشی، چاپ تهران ۱۹۸۲ م.

برسانند، روی اخلاص و ارادت سابقه با نظرشان موافقت کرده، به دست اندرکاران هفته نامه اطلاع دادم، چاپ آن را که تا مرحله حروفچینی هم رسیده بود، متوقف سازند. بدین ترتیب مقاله مورد نظر تحت عنوان «گنج باد آورده» در شماره (۶-۸) فصلنامه ادبی - هنری دزدری به چاپ رسید. و چون در صفحه اول آن مقاله از کتاب تذکرة الاولیای منسوب به سلیمان ماکو، ذکری به میان آمده و به جعلی بودن آن اشاره ای رفته است، این موضوع زمینه ای می شود که جناب سید ابوطالب مظفری شاعر نامدار کشور و دوست دیرینه مخلص و سردبیر مجله مذکور، در آخرین لحظه ای که مقاله به زیر چاپ می رفته، از فرصت استفاده نموده، در سمت چپ نام «تذکرة الاولیاء» نام «عطار» را می افزاید! در نتیجه تذکرة الاولیاء سلیمان ماکو تبدیل می شود به تذکرة الاولیاء عطار!<sup>۱</sup>

راجع به آثار و پیامدهای مترتب بر آن هیچ نیازی به توضیح نیست خودتان بهتر می توانید درک کنید. عجیب تر از همه توضیحی بود که جناب ایشان در برابر اعتراض من بیان فرمود: «چون درباره جعلی بودن تذکرة و عطار نیشابوری نیز سخنانی گفته شده، من خیال کردم منظور همان کتاب است، با صلاح دید فلاتی (اسم او را ذکر کرد)، کلمه عطار را از پیش خود اضافه کردیم، که فعلاً متوجه شدم اشتباه بوده، واقعاً معذرت می خواهم!»<sup>۲</sup>

بالاخره قرار بر آن شد که در شماره بعدی تذکر دهند که آنچه رخ داده از سوی سردبیر محترم مجله بوده است نه از طریق نویسنده. بار خدایا از تو می خواهم که لحظه ای ما را به حال خود ما وامگذار، از لغزش ها و اشتباهاتمان درگذر! آمین!

ایشک برای حسین ختام این مقال می خواهم نامه جناب فدا محمد فیض، نواده بزرگوار کاتب را که حاوی نکات جالب و خواندنی می باشد، ضمیمه کنم.

نامه فدا محمد فیض

بسمه تعالی ۷۳/۲/۲۸

فاضل گرامی مورخ معاصر آقای حاج کاظم یزدانی - سلام علیکم  
از ارسال یک جلد کتاب نفیس نژادنامه افغان اثر خامه شهید کاتب که توسط جنابعالی به چاپ رسیده خیلی تشکر می کنم.  
اندیشمند محترم! زمانی که من از افغانستان به ایران آمدم تعدادی از آثار قلمی جدم ملا فیض محمد کاتب از قبیل سر مبتلاشدن آدم... استقلال

۱- نگاه کنید به مجله دزدری شماره (۶-۸)، ص ۲۹، ستون ۱، سطر ۷.

۲- فشرده سخنانی است که در دفتر مجله در حضور چند تن از همکارانش ایراد فرمودند.



افغانستان، شعر چیست، باقی مانده تذکره انقلاب، نیمه اول جلد دوم تحفة الحبيب و غیره را به بسیار زحمت از طریق هوایی فرودگاه کابل به هرات و از آنجا به ایران انتقال دادم و در اردوگاه از طرف مرزداران ایرانی تحقیقات زیادی روی آن نوشته‌ها به عمل آمد، یک ماه یا زن و بچه در اردوگاه ماندیم، کتابها را به من نمی‌دادند و می‌گفتند شما بروید برایتان می‌فرستیم، می‌گفتم تا کتابها را ندهید اردوگاه را ترک نخواهم کرد. آن قدر اصرار و پافشاری کردم تا کتابها را مسترد کردند. اما پاسپورت مرا که دارای ویزای چند کشور اروپایی بود ندادند، گفتند می‌فرستیم اما تا امروز که هشت سال می‌گذرد اثری از آن ندیدم.

در جمله کتب فوق یک جلد نژادنامه افغان نیز بود. و چون عمل اردوگاه ناراحت‌کننده بود سه سال بعد از ترس آنکه مبادا دوباره به سراغ آن کتابها بیایند، آنها را از ایران خارج کردم تا در امان بمانند. زمانی که جناب آقای مزارعی، سمیع مدیر مجله حبل‌الله و موحدی به سبزواری جهت دیدن کتابها آمدند، یک قسمت را جهت نشر به مجله با خود بردند و بعد از مدتی واپس فرستادند.

جناب آقای یزدانی در باورقی یکی از صفحات نژادنامه خواندم که مرحوم کاتب هزاره را به مقاومت علیه بچه‌سقا تشویق کرده است. برای تأیید این گفته به عرض می‌رسد که من بارها از زبان پدرم شنیده‌ام که او از زبان پدرش می‌گفت: «از اینکه سلطنت از دست یک خاندان فاسد و ستمگر بیرون رفته کار خوبی است، اما پسر سقا به دلیل بی‌خبری از امور مملکت‌داری به مجردی که پایه‌های حکومتش استحکام یابد دوره امیر عبدالرحمان را تجدید خواهد کرد.»

کاتب در یکی از صفحات تذکره انقلاب که نزد من است، نوشته: بچه سقا باروسها قرارداد شفاهی بست که مهاجرین بخارا را که در افغانستان پناه آورده بودند از بین ببرد و یا از مرزها دور نگهدارد. روسها نیز در عوض تعهد سپرده بودند که مخالفین او را در خاک روسیه اجازه فعالیت ندهند.

پدرم می‌گفت: بارها از زبان کاتب شنیده‌ام که می‌گفت: «در زمان امارت امان‌الله خان، زمان را مناسب تشخیص داده حرمت بردگی مسلمان را بر مسلمان دیگر پیش کشیدم، شاه چند مرتبه عذر آورد، سرانجام متقاعد شد که جلسه‌ای مرکب از علما و روحانیون با حضور خود او ترتیب یابد چنین جلسه برگزار شد و مسئله حرمت یا جواز بردگی کسانی که پشت در پشت مسلمان بوده، به میان آمد. مولویان برخی ساکت بودند و برخی بر خلاف من استدلال می‌کردند. من با دلایل روشن مسلمانی هزاره‌ها را ثابت کرده و حرمت به بردگی گرفتن آنها را به اثبات رساندم و همه راقانع ساختم. این بود که امیر امان‌الله خان به لغو نظام بردگی امر داد.»

از خصوصیات اخلاقی او چنانچه پدرم تعریف می‌کرد آن بود که حتی المقدور به

کمک و نجات افراد مظلوم و ستمدیده می‌شناخت. به‌طور مثال یک نفر از سادات شیعی که از طرف متعصین تکفیر و زندانی گردیده چیزی نمانده بود که سنگسار شود کاتب به تقاضای بستگان آن شخص مسئله را از کتب فقهی اهل سنت بیرون آورده به بستگان آن سید داد و سفارشات لازم را بیان کرد. آنان آن حکم را به دست قاضی می‌دهند. قاضی تعجب می‌کند، می‌پرسد حکم این مسئله را از علمای مصر به دست آوردید یا از علمای حجاز؟ خلاصه سید نجات یافته، دست کاتب را می‌بوسد و به توصیه او از کشور خارج می‌شود و اظهار می‌دارد که شما باعث نجات من شدید، هرچه بخواهید در اختیار شما قرار خواهم داد. کاتب صورت او را بوسیده می‌گوید: من فقط رضایت پروردگار را می‌خواهم و خدای را شاکرم که توانستم به انسان بی‌گناهی کمک کنم.

همچنین پدرم می‌گفت: زمانی که محمد مهدی جان پدر آصف آهنک اعدام شد، خانواده او گریان و نالان به خانه‌ی ما آمدند و گفتند: اگر مرحوم کاتب زنده بود مهدی جان اعدام نمی‌شد. و به هر طریقی که می‌شد راهی برای نجات او پیدا می‌کرد. از دیگر صحبت‌های پدرم که به خاطر دارم آن است که زمانی در جلسه بزرگ در حضور ام‌ان‌الله خان پادشاه وقت روی یک مسئله علمی و فقهی در میان علما و روحانیون بحثی درمی‌گیرد و اتفاق نظر ممکن نمی‌شود، تا اینکه مرحوم کاتب شروع به صحبت می‌کند و حکم مسئله را با تکیه به آیات و روایات با دلایل متین و استوار بیان می‌دارد و همه‌ی علما قانع می‌شوند. امیر ام‌ان‌الله خان رو به علماء نموده، می‌گوید: من بارها به شما گفته‌ام در جایی که کاتب حضور دارد شما لب به سخن نگشاید که نمی‌توانید با او دست و پنجه نرم کنید.

این بود خاطرات من از شهید کاتب که از زبان پدرم شنیده‌ام.

جناب آقای یزدانی! از زندگی خودم و فرزندانم پرسیده‌اید، چیز زیادی برای گفتن ندارم به‌طور خلاصه عرض می‌شود:

من فدا محمد فیض فرزند علی محمد نواده ملا فیض محمد کاتبم. با دختر جناب آقای نهضت ازدواج کرده‌ام که نمره آن یک پسر و دو دختر است. در وطن کارمند وزارت مالیه بودم، در سال ۱۳۶۵ به ایران آمده، در سبزوار اقامت دارم. پسر احمد وحید در صنف ۱۲ رشته ریاضی مشغول به تحصیل است. دخترانم به ترتیب در صنف اول دبیرستان و سوم راهنمایی به تحصیل اشتغال دارند همه از استعداد بالایی برخوردارند. تمام آرزویم این است که فرزندانم به ادامه تحصیل شان موفق باشند تا بتوانند به فرهنگ و دانش و کشور و مردم شان خدمت کنند و نام کاتب را زنده نگهدارند.